

**گفت‌وگو با استاد محمدحسین خسروپناه درباره تاریخچه انتخابات در ایران**

# فقدان آگاهی، انتخابات را مناسبی می‌کند



سعید برآبادی

**سخنان محمدحسین خسروپناه، نویسنده و تاریخ‌نگار ایرانی، درباره تاریخچه انتخابات در ایران نه‌نایز به مقدمه دارد و نه مؤخره‌های معمول مصاحبه‌های مطبوعاتی. این گفت‌وگو قرار است به سبقه فرهنگ حق رأی در ایران اشاره داشته باشد و به برخی از سوالات تاریخی ما در زمینه انتخابات پاسخ بدهد. قضاوت با شما:**

**✚ در ابتدا کمی از تاریخچه انتخابات در ایران بگویید و اینکه چه زمانی و چطور اولین بار مردم پای صندوق‌های رأی رفتند؟**
در مهرماه ۱۲۸۵برای اولین‌بار در ایران، «انتخابات» در تهران و به دنبال آن در برخی از شهرها برگزار شد. آن انتخابات برای برگزیدن نمایندگان اولین دوره مجلس شورای ملی بود. در حقیقت، انتخابات و مجلس شورای ملی حاصل انقلاب مشروطه بود. انقلاب مشروطه تحولی بنیادین در اندیشه سیاسی و نظام مطلوب حکومتی در ایران پدید آورد و بدون آن انقلاب اساسا انتخاب نماینده از سوی مردم برای مشارکت در قدرت سیاسی و نظارت بر امور حکومت و کشورداری امکان‌پذیر نبود. تا آن زمان، در ایران شاه به‌عنوان «ظل‌الله» یا «خبردار» مطلق و مطلقاً دست‌نخورده بود. در آن زمان، شاه به‌عنوان «ظل‌الله» با همگی رعایای شاه و فاقد حق و حقوق محسوب می‌شدند. وظیفه مردم اطاعت از فرامین شاه و نمایندگان او بود و در هیچ زمینه‌ای اجازه چون‌وچرا و بازخواست نداشتند. انقلاب مشروطه دست‌کم از نظر تئوری به این وضع خاتمه داد. در قانون اساسی مصوب اولین دوره مجلس شورای ملی نه‌تنها به ظل‌الله‌بودن شاه اشاره‌ای نشد و سلطنت او را نتیجه اراده و خواست الهی ندانستند، بلکه به‌صراحت نوشتند سلطنت ودیعی‌ای از ملت است که به شاه واگذار می‌شود، اما شاه اجازه و حق مداخله در امور مملکت را ندارد و نمایندگان مستقیم و غیرمستقیم ملت وظیفه اداره مملکت را برعهده دارند. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و حقوق فردی و اجتماعی نیز به رسمیت شناخته شد تا مفهوم ملت صاحب حق بتواند متجلی شود. انتخابات و «حق رأی» یکی از حقوقی بود که مردم ایران در نتیجه انقلاب مشروطه به دست آوردند. در دوره اول مجلس شورای ملی، انتخابات به صورت طبقاتی برگزار شد، به این ترتیب که در نظام‌نامه انتخابات (تنظیم‌شده در شهریورماه ۱۲۸۵) مردم را به شش طبقه؛ شاهزادگان قاجاریه، علما و طلاب، اعیان و اشراف، تجار و ملاکین، دهقانان و اصناف تقسیم کردند که در هر شهر هر یک از آن شش طبقه نمایندگان خود را انتخاب می‌کردند و به‌عنوان نماینده مجلس شورای ملی به تهران می‌فرستادند. در همان دوره انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم به‌عنوان نهاد خودگردان محلی برگزار شد و در هر ایالت و ولایتی مردم نمایندگان خود را برگزیدند و آن نمایندگان وظیفه اداره امور ایالت و ولایت خود را برعهده داشتند. از دوره دوم مجلس شورای ملی انتخابات طبقاتی کنار گذاشته شد، سهمیه نمایندگان مجلس شورای ملی برای هر ایالت و ولایتی تعیین شد و از طریق رأی‌گیری عمومی از بین کاندیدایا آتهایی که اکثریت آرا را به دست می‌آوردند به‌عنوان نماینده آن ایالت و ولایت تعیین می‌شدند. پس از انقلاب ۱۳۵۷ و خاتمه نظام سیاسی سلطنت در ایران، انتخابات ریاست‌جمهوری هم ارائه کرده عمل کردند. بنا براین تاریخچه انتخابات در ایران، با انقلاب مشروطه شروع شد و تاکنون ادامه دارد.

**✚ فارغ از کمیت مسئله «رای‌دادن» و «انتخابات»، مردم ایران با کیفیت «حق رأی» چطور آشنا شدند؟**

درباره انتخابات واقعی چند نکته بدیهی مطرح است؛ یکی این است که انتخابات برای رای‌دهندگان فرصت و امکانی را فراهم کند که بین چند بدیل یا گزینه سیاسی و اجتماعی یکی را که به نظر و مواضع و منافع خود نزدیک‌تر می‌دانند «آزادانه» برگزینند. همچنین لازمه چنین وضعیتی این است که بدیل‌ها یا گزینه‌های واقعی امکان و اجازه حضور در این رقابت را داشته باشند، نه‌اینکه کانون مستقر قدرت تعیین کند که رای‌دهندگان می‌توانند از بین این گزینه‌هایی که من تعیین می‌کنم یکی را برگزینند. گزینه انتخاب‌شده رای‌دهندگان؛ یعنی کاندیدایی که اکثریت آرا را به دست آورده، باید امکان و فرصت آن را داشته باشد که به وعده‌ها و برنامه‌های که ارائه کرده عمل کند نه‌اینکه مخالفان مانع شوند. کیفیت رأی و کیفیت انتخابات بر این اساس قابل سنجش است. از نظر حق رأی مردم و همچنین کاندیداشدن، به باور من از همان دوره اول انتخابات مجلس شورای ملی در بیشتر شهرها مردم ایران کم‌وبیش به اهمیت «حق» خود و اهمیت «رای» خود و ضرورت حضور کاندیدهای متفاوت آگاه بودند. روشنفکران و فعالان سیاسی تجددطلب از طریق روزنامه‌های آزاد و نشریات سیاسی مشروطه‌خواه که در دوره اول مجلس شورای ملی به نام «انجمن» فعالیت می‌کردند تلاش بسیاری را به عمل می‌آوردند که مردم را با حقوق خود آشنا کنند و این تلاش‌ها تأثیر زیادی در آگاهی مردم داشت. از دوره دوم مجلس شورای ملی به‌بعد این وظیفه را روزنامه‌های آزاد و احزاب سیاسی برعهده گرفتند. اینکه مردم چه‌کسی را به چه ملک و معیارهایی انتخاب می‌کردند موضوع دیگری است، اما مشخص است که از اهمیت رأی خود آگاهی داشتند. یکی از نشانه‌های این آگاهی را می‌توان در شکایت‌هایی دید که از همان انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی به‌بعد از ولایت به تهران فرستاده شد و از کارشنکی و مداخله حکام و متنفدان محلی در امر انتخابات شکایت کردند. تا انتخابات دوره هفتم مجلس شورای ملی؛ یعنی هم‌زمان با طلیعه برقراری دیکتاتوری رضاشاه نمایندگان جناح‌های مختلف با نظرات و عقاید متفاوت می‌توانستند کاندیدا شوند و باوجود مداخله‌های مأموران دولت و متنفذان محلی، رأی مردم در انتخاب آیت‌مؤثر نبود. نمونه بارز آن انتخاب محمد آخوندزاده از آستارااست. آخوندزاده از مسئولان حزب کمونیست ایران

بود. ناگفته نماند که آخوندزاده اکثریت آرا را به دست آورد؛ اما حکومت وقت نه‌تنها اجازه نداد به مجلس برود، بلکه او را به زندان فرستاد. از مجلس هفتم تا پایان سلطنت رضاشاه، حکومت هم در انتخابات مداخله می‌کرد و هم نتایج صندوق رأی را دست‌کاری می‌کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰ که دیکتاتوری رضاشاه از هم پاشید و مشروطه پارلمانی احیا شد، بار دیگر محدودیت‌ها از بین رفت و نمایندگان جناح‌های گوناگون سیاسی می‌توانستند کاندیدا شوند و رای‌دهندگان هم به‌ویژه در شهرهای بزرگ، آزادانه در انتخابات شرکت می‌کردند و رأی می‌دادند. کودتای ۲۸ مرداد و برقراری دیکتاتوری شاه این چرخه را بار دیگر به هم زد و انتخابات و رأی مردم از محتوای آزاد و دموکراتیک خالی شد. به‌طورکلی، اینکه تاریخچه برگزاری انتخابات در ایران از چه کیفیتی برخوردار بوده؛ اینکه آیا کاندیدای نماینده‌شدن برای همه آزاد بوده و اشخاص با آرا و عقاید گوناگون می‌توانستند کاندیدا شوند یا نه؛ رأی مردم در انتخاب نمایندگان تا چه حد مؤثر بوده یا رای‌آوردن آنها حاصل تأثیرگذاری افراد ذی‌نفع دولتی، مسئولان حکومتی و … بوده یا نه، جای تامل دارد. می‌توان هزار و یک اما و اگر بخشی از جامعه دفاع می‌کند و نماینده واقعی مردم به مجلس شورای ملی یا انجمن‌های شهر می‌رفته و آرای مردم اعمال می‌شده یا نه، به‌طورکلی، زمانی که حداقلی از دموکراسی در ایران برقرار بوده، رای‌دهندگان در انتخابات کم‌وبیش می‌توانستند نماینده خود را از بین کاندیداهای مختلف آزادانه برگزینند؛ اما در انتخابات‌هایی که در دوره دیکتاتوری برگزار شده، دولت و نیروهای متنفذ محلی و در مقاطعی قوای اشغالگر خارجی، در جریان انتخابات، اعم از کاندیداشدن اشخاص و انتخاب نمایندگان، تأثیر و نقش داشته‌اند و مشارکت عمومی در زندگی سیاسی را به نفع قدرت مستقر مخدوش و دست‌کاری کرده‌اند. درباره شدت و ضعف آن باید به شرایط و اوضاع سیاسی کشور در مقاطع گوناگون توجه کنیم. باین‌حال، در همان زمان هم تأثیرگذاشتن بر روند انتخابات و نتیجه آن، برای دولت در شهرهای بزرگ به‌خصوص تهران، دشوارتر بوده است.

**✚ با این حساب، مردم به چه امیدی پای صندوق‌های رأی می‌رفتند؟ این را به این خاطر می‌پرسم که می‌خواهم بدانم سابقه امیدواری ما به تعیین سرنوشت از طریق صندوق رأی چه بوده و آیا می‌توان از دل آن شیوه‌ای برای امروز و این روزگار استخراج کرد؟**

برگززاری انتخابات به معنای مشارکت عمومی مردم در زندگی سیاسی و اجتماعی است. همچنین، مردم با شرکت در انتخابات در روندی مشارکت می‌کنند که قدرت سیاسی را برای مدت زمانی معین و مشخص به جریان می‌سازد و واگذار می‌کنند و درعین‌حال، به آن جناح یا نیروی سیاسی مشروعیت می‌دهند. این نکته را به عنوان پیش‌فرض در نظر بگیرید. از مشروطیت به بعد، انتخابات مجلس شورای ملی یا انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی، خواست بخش شایان توجهی از مردم شهرها بود و تلاش برای آن بود که در سرنوشت جامعه و کشور مشارکت داشته باشند. به عبارت دیگر، افرادی که قرار است وارد مجلس شوند، دولت را تعیین کنند، قانون‌گذار باشند و بر‌اجرای آن قوانین نظارت کنند، از طریق مردم انتخاب شده باشند تا مردم بتوانند به‌طور غیرمستقیم در



سرنوشت خودشان نقش داشته باشند. این سرنوشت تنها به معنای برطرف‌کردن نیازهای فردی و حتی گروهی و محلی نیست؛ منافع عمومی ملت، جامعه و کشور هم مطرح است. در دوره‌هایی که رأی مردم در تعیین سرنوشت و تحول دولت و مجلس مؤثر بود، مثلاً سال‌های ۱۳۲۲–۱۳۳۲، مردم پرشمار در انتخابات شرکت می‌کردند؛ اما در سال‌هایی که انتخابات آزاد و دموکراتیک نبود، مردم رغبت چندانی به شرکت در انتخابات نداشتند.

اساساً پذیرش یا مخالفت با مشارکت عمومی آزادانه در سیاست، مرز دموکراسی است. از انقلاب مشروطه به بعد ما شاهد ستیز بین این دو نیروی مدافع دموکراسی و مخالفان در جامعه ایرانیم. باین‌حال، به جز یک دوره کوتاه که ناصرالملک، نایب‌السلطنه، مانع گشایش مجلس شورای ملی شد، همیشه انتخابات مجلس شورای ملی و… در ایران برگزار و مجلس شورای ملی تشکیل می‌شد. موجودیت مجلس شورای ملی در دوره مثلاً دیکتاتوری رضاشاه یا پس از کودتای ۲۸ مرداد، به معنای اعمال اراده آزاد مردم از طریق رای‌دادن و مشارکت مردم در سیاست و اداره کشور نبود. از این رو، مردم به آمارها نشان از استقبال اندک مردم از انتخابات داشتند. صرف برگزاری انتخابات و رای‌دادن مردم، نه به معنای وجود دموکراسی است و نه به معنای مشارکت آنها در زندگی سیاسی و نظارت بر امور کشور.

نام‌نویسی کاندیدایا، برگزاری انتخابات و رفتن مردم پای صندوق‌های رأی، برای دموکراتیک‌بودن نظام سیاسی و مشارکت مردم در سیاست کافی نیست. اینها شکل ماجراسی است. دراین‌زمینه ماهیت آن روند، مهم و تعیین‌کننده است. برای آنکه اراده آزاد عمومی، مشارکت در زندگی سیاسی و نقش آن در تعیین سرنوشت یک کشور شکل بگیرد و واقعی باشد، نیاز به الزاماتی است، اولین آنها آگاهی عمومی است که شکل‌گیری آن نیازمند امکانات و ابزارهایی است. یک حکومت دموکراتیک از روزنامه‌های آزاد، گردش آزادانه اطلاعات، فعالیت آزادانه تشکل‌های اجتماعی، صنفی و احزاب سیاسی مستقل از حکومت و… برخوردار است و حقوق مخالفان را هرچند هم اندک و کم‌شمار باشند، به رسمیت شناخته و محترم می‌داند. اگر چنین اقداماتی فراهم نباشد، حکومت‌ها با وجود ادعای دموکراتیک بودن، دموکراتیک به حساب نمی‌آیند و مشارکت عمومی در زندگی

سیاسی معنای واقعی ندارد. وقتی ابزارهای دموکراسی فراهم نباشد، روزنامه‌ها نتوانند بازتاب‌دهنده نظر و دیدگاه مردم باشند، تشکل‌های صنفی، سیاسی و اجتماعی و احزاب مستقل از حکومت وجود نداشته باشد و احزاب مرتبط با حکومت هم به صورت فصلی و در مقطع انتخابات شروع به فعالیت کنند یا در همان مقطع شکل بگیرند. آن اراده آزادی که می‌خواهد از طریق رای‌دادن در تعیین سرنوشت خود و کنترولش نقش داشته باشد، خدشه‌دار می‌شود یا دقیق‌تر بگویم، تغییر ماهیت می‌دهد و نمی‌توان از آن به عنوان اراده آزاد یاد کرد. **✚ اتفاقاً در میان مردم عادی این ذهنیت به وجود آمده‌که در ادبیات عامیانه خود، به جای استفاده از کلمه حزب، از باند و دسته استفاده می‌کنند و به نظر می‌رسد که عقبه چندان خوبی درباره حضور احزاب در انتخابات کشور نداشته باشیم.**

با چنین تصویری موافق نیستم. حزب سیاسی با دسته و باند و این قبیل تشکل‌ها تفاوت دارد. در علم سیاست حزب سیاسی به‌عنوان ابزار مشارکت عمومی در سیاست و پیکار سیاسی شناخته می‌شود. هر حزب سیاسی از منافع بخشی از جامعه دفاع می‌کند و نماینده سیاسی آن بخش از جامعه است. هدف احزاب سیاسی، دستیابی به اکثریت در مجلس، تشکیل دولت و پیشبرد برنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌اش است. در ایران فعالیت احزاب سیاسی با انقلاب مشروطه آغاز شد و در صد سال اخیر می‌توان احزاب سیاسی را که در ایران فعالیت کردند، فارغ از ایدئولوژی و مواضع و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی، به دو دسته احزاب مستقل و احزاب رسمی تقسیم کرد. احزاب مستقل از دوره اول مجلس شورای ملی به نقد و استقبال مردم مواجه بودند؛ اما تداوم فعالیت آنها همیشه با موانعی مواجه شد. علاوه‌برآن بی‌تجربه‌بودن، ضعف‌های شخصیتی، کمبود دانش و آگاهی سیاسی مسئولان و کادرهای احزاب و… هم در ناپایداری احزاب سیاسی در ایران مؤثر بوده است؛ باین‌حال، در هر دوره‌ای که فضای سیاسی کشور باز و امکان فعالیت آزاد احزاب سیاسی فراهم شد، مردم از فعالیت احزاب مستقل استقبال کردند. مثال بارز آن فعالیت احزاب و شوربورها ۱۳۲۰ تا مردامه‌ماه ۱۳۳۲ و مرحله بعد، پس از انقلاب اسلامی است.

بی‌تردید مشارکت عمومی در زندگی سیاسی و اعمال اراده آگاه و آزاد مردم در سرنوشت خود از طریق احزاب سیاسی امکان‌پذیر می‌شود و پس از انتخابات احزاب وظیفه دارند از آن اراده پاسداری کنند. برگزاری انتخابات در نبود احزاب سیاسی مستقل نمی‌تواند به‌عنوان اعمال اراده آزاد و آگاه مردم و مشارکت آنها در زندگی سیاسی جامعه خود باشد. در جامعه‌ای که احزاب سیاسی مستقل امکان فعالیت نداشته باشند، دارودسته‌هایی پدید می‌آیند که تحت عناوین مختلف آشکار و نهان تلاش می‌کنند بر مردم تأثیر بگذارند و آنها را برای تأمین منافع همان دارودسته‌ها هدایت کنند. این وضع با عملکرد احزاب متفاوت است. احزاب واقعی وقتی تشکیل می‌شوند و اعلام موجودیت می‌کنند، برنامه‌ای را ارائه می‌دهند، در فعالیت‌های خود مواضع و نظرات و طرح و برنامه خود را توضیح می‌دهند، دارای روزنامه و نشریه‌های مختلف‌اند، تشکیلاتی دارند که در مسال فعالیت می‌کند و فعالیت‌های آن برای همه قابل پیگیری است. مواضع و عملکرد دولت و نهادهای حکومتی و همچنین دیگر احزاب را نقد و بررسی می‌کنند و احزاب با این اقدامات به‌تدریج در جامعه شناخته می‌شوند و مردم براساس شناختی که از احزاب در یک پروسه زمانی به دست می‌آوردند، حزبی را برمی‌گزینند و کاندیدایی را که حزب‌شان در انتخابات معرفی می‌کند، تبلیغ می‌کنند و آزادانه و آگاهانه به آن رأی می‌دهند و بعد از انتخابات هم عملکرد نماینده حزب خود را از طریق نقد و بررسی می‌کنند و ….. احزاب سیاسی مستقل در دوره سلطنت پهلوی (به جز سال‌های ۱۳۲۰–۱۳۳۲) به دلایل گوناگون نتوانستند پایدار بمانند و احزاب حکومتی نقش آنها را برعهده گرفتند.

یک حزب یعنی حزب ایران نوین نقش حزب اکثریت را برعهده گرفت و حزب دیگری یعنی حزب مردم نقش حزب اقلیت و منتقد دولت را عهده‌دار شد. در اوایل دهه ۵۰، کار به‌جایی رسید که هیچ‌کس نقش این دو حزب و دعاوی‌شان را جدی نمی‌گرفت. در خیلی از مواقع احزاب حکومتی عملاً تبدیل به بنگاه کارگشایی شدند و ….

نبود احزاب سیاسی واقعی موجب می‌شود عده‌ای تحت عنوان حزب دور هم جمع شوند و در مدت سال ساسک و آرام گوشه‌ای بنشینند و کاری نکنند و تنها با رسیدن موسم انتخابات شروع به فعالیت کنند. کاندیدا معرفی می‌کنند، کاندیداهایشان وعده و وعیدهای حیرت‌آور می‌دهند و به این و آن حمله می‌کنند، رفتار این قبیل احزاب تخریب‌حریف برای اثبات خود است، نه اثبات خود از طریق برنامه و مواضع و عملکردش در یک دوره زمانی نسبتاً طولانی. مردم معمولاً از این قبیل احزاب حمایت نمی‌کردند. مردم بر چه اساسی باید به حرف‌ها و وعده و وعیدهای این قبیل احزاب اعتماد کنند؟ مگر می‌شود در یک دوره کوتاه‌مدت چند هفته‌ای وارد عمل شد و اعتماد مردم را جلب کرد؟ مگر می‌شود داعیه حزب‌بودن و سیاسی‌بودن داشت؛ اما برنامه‌ای برای امور کشور و نحوه اجرای آن ارائه نداد و درعین‌حال از مردم خواست که کاندیدایی را رای دهید تا کاندیدایی رقیب انتخاب نشوند. این وضعیت اراده آزاد مردم را در انتخابات خدشه‌دار کرده و عملاً مردم را به بازیچه تبدیل می‌کند.

**✚ چرا؟**

چون حزب مستقل اجازه فعالیت آزاد نداشت. در چارچوب منافع و مصالح حکومت شاهه باید عمل می‌کرد و منویات ملوکانه را مدنظر قرار می‌داد. انتقادهایش هم نمی‌توانست از حد معینی فراتر برود، حال آنکه اگر این اجازه وجود داشت، حزب بازنده در انتخابات می‌توانست برای دوره‌های بعدی خود را آماده کند، عملکرد و برنامه‌اش را نقد و بررسی و اصلاح کند، برای رسیدن به قدرت و ایجاد دولت، برنامه داشته باشد و بتواند در درازمدت، اعتماد عمومی را به دست آورد. آزادی احزاب همچنین کارکرد نقد وضع موجود را هم دارد. نقد و نظر درباره کارآمدی برنامه‌های دولت فعلی، منافع و مضرات آن و ….

**۱۴** **دوره در صفحه**

## زاویه

پنجشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۹۶ • سال چهاردهم • شماره ۲۸۴۹ • ۹

# شرق روزنامه

### نگاه

**در هر جایی، حضور خود را نشان دهید**



شهلا لاهیجی

«جنسیت و فلسفه سیاسی انتخابات» اثر دکتر عباس محمدی‌اصل یکی از ده‌ها کتابی است که این پژوهشگر خستگی‌ناپذیر کتاب‌هایی با محوریت وضعیت زنان، قلم زده است. درباره جنسیت، دکتر محمدی‌اصل ۷۵ اثر منتشرشده دارد و چندین کتاب دیگر در دست انتشار. اما آنچه این کتاب را از میان آثار او به همراه دو اثر دیگر از همین نویسنده با موضوعی مشابه، متمایز می‌کند، اهمیتی است که دکتر محمدی‌اصل برای مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی قائل است. او حتی در اولین کتاب خود به نام «جنسیت و مشارکت» که سال‌ها پیش از سوی انتشارات روشنگران و مطالعات زنان منتشر شد، این واقعیت را حتی به صورت گلایه از خود زنان درباره عدم علاقه آنها به مشارکت سیاسی اعلام کرد. او در آن کتاب اشاره کرد زنان نباید در فضایی که برای آنان از پیش چیده شده و وجود آنها را تنها در فضای خانه و به‌صورت خدمتکار خانگی یا تنها به «مادر بچه‌های‌بودن» محدود می‌کند، تن دهند زیرا در حقوق مدنی و قانون اساسی برای این «مادر بچه‌ها» هیچ‌گونه حقی محاسبه نشده است. «مادر بچه‌ها» حتی نمی‌تواند فرزندان خود را با اطمینان خاطر بزرگ کند زیرا برای مادر در این حقوق مدنی، حقی محاسبه نشده. اگر خدای‌ناکرده جدایی پیش بیاید و کار زن و شوهر به طلاق بکشد آنکه قربانی است، مادر است زیرا هیچ‌گونه حقوقی نسبت به فرزندان خود ندارد و همین باعث می‌شود زنان که بناست

در قالب مادر، بهشت زیر پایشان باشد، با سر به جهنم جدایی از فرزندان سقوط می‌کنند. در این کتاب نیز نویسنده بار دیگر به موضوع نیاز و لزوم مشارکت زنان در امر قانون‌گذاری و شرکت در تصمیم‌گیری‌های کلان اشاره دارد و این بار نه از بُعد جامعه‌شناسی که تخصص اوست، بلکه از منظر فلسفه که

روزگاری چندان هم مورد علاقه‌اش نبود و حتی آن را در حیطه علوم انسانی با نگاهی انتقادآمیز می‌نگریست، بازگفته. امروز او معتقد است فلسفه حضور زنان در امور سیاسی، اجتماعی، قضائی و اقتصادی امری نه‌تنها ضروری، بلکه حیاتی است زیرا جامعه ایران به آنجا رسیده است که به‌خصوص در مقطع حساس امروزی، بیش از هر زمان دیگر به حضور هر دو جنس زن و مرد، دوش‌به‌دوش هم در ساخت جامعه نیازمند است و حرکت هماهنگ این دو، همراه با دولتی منتخب مردم که به‌راستی دوستان این سرزمین باشد و ایران را بهتر از امروز خواهد، شاید تنها راه نجات از معضلی باشد که امروزه کشور به آن مبتلاست….

در انتخابات ۹۲ نشان داده شد حضور زنان در کنار مردان تا چه اندازه می‌تواند فضای عمومی کشور را متحول کند. در دورانی که با تورم وحشتناک، محاصره اقتصادی، توقف و رشد منفی توسعه، وضعیت آینده چندان مطلوب به نظر نمی‌رسید و دولت روحانی توانست با آرای اکثریت مردم که از قضا بیشتر آنان زنان بودند، بر مسند ریاست‌جمهوری بنشینند و بتواند بلای جنگ را که مانند ابر سیاهی که آسمان ایران را پوشانده بود، از این کشور دور کند. مردم نیز با تظاهرات خیابانی این پیروزی خود را که انتخاب راستین رئیس‌جمهور منتخب بود جشن گرفتند. زنان بخش کوچکی از خواسته‌های خود را از روحانی مطرح کردند. اما از آن واجب‌تر، ارتباط ایران با جهان بود و رفع بافلاصه تورم و بی‌کاری که گریبان زن و مرد ایرانی را گرفته بود. گرانی ارزاق عمومی کمر مردم را شکسته بود و زنان آن‌قدر سعه‌صدر داشتند که درباره خواسته‌های حقوقی خود صبور باشند و فضا را برای آنچه واجب‌تر و حیاتی‌تر بود باز بگذارند. روحانی موفق شد رابطه ایران با جهان را بهتر کند، تورم را مهار و رشد اقتصادی را از منفی به مثبت تبدیل کند. هرچند در بسیاری از جهات موفق نشد. مثلاً نتوانست قیمت ارزاق را جز در همان حد جلوگیری از تورم، پایین بیاورد و درباره اشتغال نیز نه برای زنان و نه برای مردان توفیقی به دست نیآورد اما اینها بخشی مصیبت‌بار بود که از دولت قبلی به او به ارث رسیده بود. محیط زیست نیز در همین قالب جا داشت.

درهرحال زنان در این دوره از مجلس شورای اسلامی تعداد بیشتری از نمایندگان ادوار قبلی را دارند و نمایندگان باید بدانند مثلاً بازنشستگی پیش از وقت زنان، کمکی به آنان نیست بلکه دورکردن آنان از سطح جامعه و خانه‌نشین‌کردنشان است (که در حقیقت از برنامه‌های ازیزش تعیین‌شده بخش کهن‌اندیش حکومتگران بود) و حضور فعال زنان در انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس خیرگان هبیری نه یک ضرورت، بلکه یک نیاز فوری است. دکتر محمدی‌اصم هم در کتاب «جنسیت و فلسفه سیاسی انتخابات» همین را می‌گوید و به زنان کشور همین توصیه را می‌کند: «در همه‌جا حاضر باشید، حضور خود را نشان دهید، همان‌گونه که در شورای شهر و روستا این کار را کردید».

